

را بطة چای و قلم فروشی

یکی از همکاران نشریه این روزها بدجوری به من گیر داده است. تا دهان باز کرده و یه استکان چایی طلب می کنم تا خشکی دهان را به این وسیله برطرف بکنم زیر چشمی نگاهم کرده و می گوید:

- بیایی بیرون حالتو می گیرم...!

یواشکی به او می گویم اگر چایی نمی دهی دیگر نیازی به این حرفا و ادا و اطوار نیست. بگو تا چاره ای دیگر بکنم. قهوه خانه ابرام آقا ده متر تا دفتر فاصله است. می روم آنجا نفسی چاق کنم و هم با خوردن چند استکان چای دلی از عزا درآورم.

می گوید: می دانم از کجا ناراحتی... موعظه نکن، سر تو پایین انداخته و کارت را انجام بده. اگر از حد و اندازه ات و یا به قولی بیشتر از کوپن خودت حرف زده و ادعا بکنی آبرویی برایت باقی نمی گذارم.

گفتم: از کجا ناراحتم...؟

گفت: آخه قرار است ناگفتنی ها در باره تو گفته شود. این که چقدر از اداره کل ورزش و جوانان می گیری و درآمدت از این راه چقدر است. هر کسی که به این کار اقدام کرده خدا حفظش بکند. کار قشنگی که می خواهند حساب تو یکی را برسند و اصل شفاف سازی را در مورد تو به اجرا بگذارند.

ادامه داد: نمی دانم افشاگری های برخی هاسوژه های خوبی به دست دیگران داده اند. به عنوان یک رسانه ای از لمپنیسم رواج یافته در ورزش اردبیل حمایت می کنی. از دسته قلم به دستان قلم فروش هستی و خلاصه تحصیل نکرده ای و در بخش مدیریت نه تجربه ای داری و نه اندوخته ای. خوب کاری می کنند که با شما قلم فروش و خاین ورزش به مبارزه برخاسته اند.

می گویم: فدای تو همکار زحمتکش شوم و الهی که دورت بگردم ، تقاضای یک استکان چایی چه ربطی به قضیه قلم به دستان قلم فروش دارد؟

تا این کلمات از دهنم بیرون می آیند برافروخته می شود و می گوید: کاش مسوولان و کسانی که دارای توان و قدرت هستند حرف ها و ادعاها را کنار بگذارند و در رسیدن به نتیجه جدی باشند تا بتوانند بساط امثال تو و مورد اشاره ها و همپالکی های آنها را جمع کنند و ورزش را از دست آدم های انگل و مزاحم خلاص کنند تا ورزش یک نفس راحتی بکشد و تحصیل کرده های دانشگاه دیده و مدیریت خوانده بیایند و این کشتی درهم شکسته ، بی صاحب، آشفته و زوار در

رفته را سر و سامان بدهند.

دیدم موضوع به جاهای باریکی می کشد. با درخواست یک استکان چای ممکن است قیصریه ای را به آتش بکشم. گفتم عزیزم، ما راه دیگری برای خوردن چایی انتخاب می کنیم ولی بدان که خوشحال خواهیم شد که قلم فروشی من و دیگر همکاران از سوی مدعیان هر چه زودتر به اثبات برسد. دریافتی های ما اطلاع رسانی بشود و امور ورزش به تحصیل کرده ها و دانشگاه دیده ها سپرده شود. البته به آنهایی که حداقل آدم فروش نباشند. و این موضوع که آیا اکثریت افرادی که در ورزش هستند بی سوادند و از علم ورزش و مدیریت آگاهی نداشته و پا در دانشگاه گذاشته اند بیشتر معلوم شود. نمی دانم شاید چنین باشد و بهتر است این موضوع هر چه زودتر روشن شود.

رفتیم تا در قهوه خانه ابرام آقا با دوستان دور هم بنشینیم و چند چایی بخوریم و برای زدودن لکه بزرگی چون تحصیل نکرده و دانشگاه ندیده و بیگانه با مدیریت چاره ای بیندیشیم. رسم زمانه است که بیسوادها به قهوه خانه ها و کلاس بالا ها به تریا ها و نسکافه سراها بروند.....